



## یاد داشت

در حاشیه نخستین نشست  
مبانی ادبیات دینی

# ادبیات دینی متعهد است

O سیدعلی محمد رفیعی

را با ارشاد و تبلیغ، به سوی آن دین کشاند. به عکس، در ادبانی مانند اسلام و مسیحیت، مؤمنان وظیفه خود می‌دانند که همه جهان را به سوی دین خود هدایت و ارشاد کنند. برای نمونه، در آیه ۱۰۸ سوره یوسف (۱۲) می‌خوانیم: [ای پیامبر!] بگو: «این راه من است که با بصیرت و بینایی، به سوی خدا می‌خوانم. من این گونه‌ام و هر که از من پیروی کند.» بنابراین، وظیفه یک مسلمان، دعوت، ارشاد و تبلیغ دینی است و ادبیات دینی نیز به تبع وظیفه نویسنده آن و تعهد ادبیات دینی به دین، وظیفه دعوت، ارشاد و تبلیغ دارد.

### رسالت و مخاطب

مخاطبان ادبیات دینی سه گروه‌اند:

**(۱) غیرمؤمنان:** در این صورت، رسالت ادبیات دینی گرایش دادن این گروه و علاقه‌مند ساختن آن‌ها به دین، روح دین و یا آموزه‌های دینی و تصحیح نگاه آن‌ها نسبت به دین است و دور کردن آنها از چیزهای غیرواقعی و خرافی که یا با دینداری در تضادند یا مانع درک و فهم درست آن‌ها از هستی و روابط آن می‌شوند و در نتیجه، به دوری آن‌ها از خدا می‌انجامد.

**(۲) مؤمنان ناقص یا دارای ایمان مغشوش:** در

این حالت، رسالت ادبیات دینی، کامل کردن روح ایمان و ارائه آگاهی‌ها و آموزه‌هایی است که بر اطلاعات دینی و روح و نیروی ایمانی آن‌ها می‌افزاید و آن‌ها را به خدا نزدیک‌تر می‌سازد یا اطلاعات و باورهای آن‌ها را اصلاح می‌کند و موانع تقرب آن‌ها را برمی‌دارد.

**(۳) مؤمنان کامل:** در این زمینه، رسالت ادبیات دینی، موعظه و تذکر و بیدار نگه داشتن و نو به نو زنده داشتن روح ایمان و آگاهی‌های دینی مخاطب است.

### ایمان و تعقل

حالتی درونی که برای یک فرد پیش می‌آید و او را باور دارنده، گروه‌دهنده و مدافع یک دین می‌سازد، ایمان نام دارد.

این حالت، پس از این پیش می‌آید که شخص، اطمینان خاطر پیدا می‌کند که فلان دین یا فلان باور، درست است. این اطمینان خاطر، ممکن است از راه‌های متعدد حاصل شود. از این که شخص مورد اعتمادی بگوید؛ از این که با مطالعه مبنایی، تجربه مستقیم یا اندیشه و پژوهش به دست آید؛ از رویایی، الهامی،

فرصت اندک نخستین نشست مبانی ادبیات دینی، مانع از آن شد که شرکت‌کنندگان در این میزگرد، بتوانند برخی دیدگاه‌های یکدیگر را به بحث و چالش بگذارند.

نوشتار حاضر، ناظر به طرح برخی دیدگاه‌های مطرح شده در این نشست، مبنی بر تعهد ادبیات دینی، مبانی دینداری، رسالت دینداران، رابطه علم و ایمان و ایمان دینی و باورهای مردمی است.

### تعهد ادبیات دینی

ادبیات دینی، متعهد است؛ متعهد به دین. همان‌گونه که ادبیات تاریخی، متعهد به تاریخ است و ادبیات عرفانی، متعهد به عرفان و ادبیات علمی - تخیلی، متعهد به علم و تخیل مبتنی بر علم. تعهد ادبیات دینی به دین، به این معنی است که این ادبیات، آموزه‌های دینی را باور دارد، در چهارچوب این آموزه‌ها حرکت می‌کند و می‌کوشد تا این آموزه‌ها و مفاهیم را به مخاطب انتقال دهد. این انتقال، خواه به گونه‌ای مستقیم یا آشکار باشد، خواه به گونه‌ای غیرمستقیم و ظریف و پنهان، در همه حال، این هدف را دنبال می‌کند که خواننده را به فضایی ببرد یا با فضایی آشنا کند که در سپهر دین قرار دارد یا او را در این کهکشان، به سیاره‌های ناشناخته دیگری ببرد یا در همان سیاره، به آگاهی‌های تازه‌ای برساند. در همه این حالت‌ها، ادبیات، محمل انتقال دین به مخاطب است. از این رو، ادبیات دینی، دارای رسالت است؛ رسالت دینی. نویسنده ادبیات دینی - که لزوماً باید معتقد به نوشته خود باشد - متعهد به دین است و برای خود این رسالت را قائل است که دین را انتقال دهد.

### وظیفه ارشاد دیگران

آیا یک مؤمن، موظف به ارشاد دیگران است؟

پاسخ این پرسش برمی‌گردد به این که آیا یک دین خاص، پیروان خود را موظف به ارشاد کرده است یا نه؟

این شرط، از این رو ضروری است که هستند ادیان و مذاهبی که یا مؤمن را موظف به تبلیغ نمی‌دانند، یا تنها موظف به آموزش در حوزه گروندگان می‌دانند، نه غیر گروندگان؛ و یا تبلیغ و آموزش و ارشاد را تنها در حیطه نژاد خویش جایز می‌شمارند. در هر حال، هیچ‌کدام این‌ها بر آن نیستند که باید افراد خارج از آن دین

مکاشفه‌ای یا مشاهده‌ای؛ از رفتار دیگر مردم، آبا و اجداد یا جامعه؛ از آزمون و خطا یا از هر طریق دیگری که می‌توان تصور کرد. در همه این حالت‌ها، این اعتماد و اطمینان است که ایمان را می‌سازد.

حال، اگر به هر دلیل، در این روش‌ها تردیدی حاصل شود یا اعتماد، ضعیف یا سلب شود، ایمان یا ضعیف و سست می‌شود یا از بین می‌رود.

در این میان، کم‌ترین خطا و آسیب و تزلزل، متوجه مطالعه، تجربه، اندیشه و پژوهش است. دیگر روش‌ها ممکن است با آسیب‌های متعدد رو به رو باشند و لزوماً حاکی از راه و کار درستی نباشند و یا آن قدر شخصی و آزمون‌ناپذیر باشند که نتوان آن‌ها را انتقال داد یا از آن‌ها دفاع کرد و با منکران و مخالفان به بحث و گفت‌وگو پرداخت.

اندیشه، نیرو و ساز و کار رسیدن از دانسته‌ها به نادانسته‌هاست. مبتنی بر علم است. معلومات را در یک دستگاه پردازنده، به معلوماتی تازه تبدیل می‌کند. تعقل، تفکر و اندیشه، فرایندی آزمون‌پذیر است. ماده اندیشه، علم است و صورت آن، چپش معلومات برای رسیدن به مجهول و به عبارت دیگر، برای دستیابی به معلومی تازه.

تعقل، تفکر، اندیشه و پژوهش، نقدپذیر است. صحت هر یک از اطلاعات اولیه را می‌توان بررسی کرد. می‌توان بررسی کرد که آیا چپش اطلاعات، درست بوده است یا نه؟ مغالطه‌ورزی و آسیب‌شناسی‌های اندیشه، شناخته شده‌اند.

با توجه به همه این ویژگی‌ها و مزیت‌های تعقل و اندیشه‌ورزی، بی‌جا نیست که مثلاً در دینی مانند اسلام و در مذهبی مانند شیعه، عقل، پایه دینداری است و آن که عقل ندارد، دین ندارد. فصل اول کتاب اصول کافی که از کهن‌ترین آثار اعتقادی شیعه است، «کتاب عقل و جهل» نام دارد.

ممکن است یک مسلمان به درستی رفتار پدران و مردم جامعه شک کند. ممکن است اطمینان او از درستی سخن فرد مورد اعتماد سلب شود. ممکن است در رویا یا الهام یا مکاشفه خود تردید بورزد، اما سلب اعتماد از چیزی که با مطالعه و

تجربه و اندیشه و استدلال و پژوهش به آن رسیده و می‌تواند به راحتی از آن دفاع کند، چیزی در حد محال است. چنین است که تعقل، پایه دینداری است. یک انسان، هر اندازه ایمان محکمی داشته باشد، اگر مبنایی عقلی برای آن نیابد، بنای استوار او بر زمین خاکی و ریگ روان بنا شده و پایه و اساسی ندارد. ممکن است هر تندباد یا هر آسیب دیگری، آن را واژگون کند.

به راستی، اگر تعقل و اندیشه و خردورزی را مبنای دین ندانیم، چه دلیلی داریم که دین چیزی خوبی است یا بد؟ یا این دین بهتر از آن دین دیگر است؟ یا فلان چیز خرافات است و فلان چیز حقیقت دینی؟ به چه می‌بالیم؟ بر سر چه بحث می‌کنیم؟...

بنابراین، آیا درست نیست که بگوییم: خردمندی، پایه ایمان واقعی است؟ کافی است نگاهی به زندگانی آن‌هایی بیندازیم که زمانی به ظاهر مؤمن واقعی بودند و زمانی دیگر، بر باورهای خود خط بطلان کشیدند و بر گذشته خود افسوس خوردند.

## ادبیات دینی، متعهد است؛

## متعهد به دین. همان گونه که

## ادبیات تاریخی،

## متعهد به تاریخ است و

## ادبیات عرفانی،

## متعهد به عرفان و

## ادبیات علمی - تخیلی،

## متعهد به علم و تخیل

## مبتنی بر علم

## به راستی، اگر تعقل و

## اندیشه و خردورزی را

## مبنای دین ندانیم،

## چه دلیلی داریم که دین

## چیز خوبی است یا بد؟

## یا این دین بهتر از آن

## دین دیگر است؟

## یا فلان چیز خرافات است

## و فلان چیز حقیقت دینی؟

## به چه می‌بالیم؟

## بر سر چه بحث می‌کنیم؟

## باور دینی و واقعیت علمی

گفتیم که بهترین مبنای ایمان و پایه ایمان واقعی، اندیشه است. نیز گفتیم که ماده اندیشه، اطلاعات است و مبنای اندیشه درست، اطلاعات درست. به عبارت دقیق‌تر، این دانش قابل اعتماد و واقعیت علمی است که مبنای اندیشه درست و در نتیجه، مبنای ایمان واقعی را می‌سازد. کدام دین را سراغ دارید که مدعی باشد که واقعیت جهان هستی، چیز دیگری است و آموزه‌های آن دین چیز دیگری؟ به عکس، همه ادیان و همه باورمندان به ادیان، بر این نظرند که دین آن‌ها چیزی خلاف واقع نگفته است. در نتیجه: اگر باورمندان یک دین، به این نتیجه برسند که واقعیت علمی و قوانین و پدیده‌های جهان واقع، با آموزه‌ها یا ظواهر و نصوص دینی آن‌ها در تضاد است، یکی از این راه‌ها را در پیش می‌گیرند:

(۱) یا منکر اصل آن دین یا منکر بخشی از آن می‌شوند.

(۲) یا نصوص و ظواهر دینی را تأویل می‌کنند و معنی دیگری به آن‌ها می‌دهند که در تضاد با واقعیت نباشد.

(۳) یا منکر صحت اطلاعات علمی می‌شوند یا ادعا می‌کنند که این اطلاعات، ناقص‌اند و تحقیقات آینده، صحت نصوص و ظواهر دینی را ثابت خواهند کرد.

بنابراین، از دیدگاه یک دیندار، باورها و آموزه‌های دینی - که تحریف یا اضافه به دین نشده باشند - با واقعیات علمی ناسازگاری ندارند و هر دو مؤید یا مکمل یکدیگرند.

یک نکته را نیز در نگاه به علم تجربی و دیگر علوم می‌توان مشاهده و تجربه استوارند، باید در نظر گرفت. علم تجربی، در حیطه آزمون‌ها و تجربه‌های خود، می‌تواند بگوید که چه چیزی هست. علم تجربی، به آن چه به آزمون و مشاهده و تجربه درنیامده است، نمی‌تواند بگوید: «نیست». پاسخ علم تجربی به پرسش درباره چیزهای تجربه نشده و به آزمون و مشاهده درنیامده، آن است که: «ممکن است باشد، ممکن است نباشد».

بنابراین، همان گونه که: «نیافتن، دلیل نبودن نیست»، همان گونه نیز نیافتن‌های علم تجربی را در زمینه‌هایی نمی‌توان دلیل بر نبودن آن‌ها گرفت و آن‌ها را در تضاد با اطلاعاتی دینی دانست که می‌گوید: «هستند».

به همین دلیل، اگر مثلاً هیچ شواهد و مدارک و اسناد تاریخی برای وجود کشتی نوح یا حضور حضرت ابراهیم یا عیسی مسیح در بستر تاریخ نیابیم، دلیلی بر نبودن آن‌ها در زمانی در این جهان نیست و این نیافتن، نمی‌تواند در تضاد با مدعیات دینی درباره حضور واقعی آن‌ها باشد.

با این همه، اگر اطلاعات علمی، «ثابت کند» که اشخاص و اشیایی به هیچ وجه وجود خارجی نداشته‌اند یا ندارند یا اصولاً وجود آن‌ها در تضاد با واقعیت‌های مسلم دیگر است، بی‌گمان، مؤمنان به این باورها، یکی از راه‌های سه‌گانه‌ای را پیش خواهند گرفت که پیش از این به آن‌ها اشاره کردیم. در یک فرمول ساده، رابطه تضادی علم و ایمان را در هر مورد، چنین می‌توان بیان کرد:

(۱) علم ظنی می‌تواند با ایمان ظنی در تضاد باشد تا زمانی که این تضاد به نفع یکی از آن دو حل شود و یکی از حالت‌های آبی را بیابد.

(۲) علم ظنی در برابر ایمان قطعی تاب مقاومت ندارد و ایمان قطعی،





اصلاح‌کننده یا پس‌زننده علم ظنی است.

۳) ایمان ظنی در برابر علم قطعی تاب مقاومت ندارد و علم قطعی، اصلاح‌کننده یا پس‌زننده ایمان ظنی است.

۴) ایمان قطعی نمی‌تواند با علم قطعی در تضاد باشد.

در این روابط، مقصود از ایمان ظنی یا ایمان قطعی، ایمانی است که مبتنی بر ظننات یا قطعیات دینی باشد. مقصود از دین، دین الهی و تحریف نشده است. می‌توانید به جای «ایمان قطعی / ظنی»، واژه‌های «قطعیات / ظننات دینی» را بگذارید و رابطه قطعیات و ظننات علمی را با قطعیات و ظننات دینی ببینید. یک نتیجه دیگر را نیز تا این‌جا می‌توان گرفت و آن، این است که اگر باورمندی، به قطعیات علمی بی‌توجه باشد، ایمان او تنها نامی از ایمان دارد. او فردی متعصب است. انسانی یک‌دنده که هم‌چون لجاوازن و تنگ‌نظران و خامان و خفاشان و بندگان نفس و هوا، تنها گرد پيله خود می‌تند و بر حرف خود پافشاری می‌کند و از دیدن خورشید حقیقت سرباز می‌زند.

یک نکته هم آن است که: بهره‌گیری برخی از غیراهل ایمان یا حتی مادیگرایان از برخی باورهای دینی و مسائل معنوی مانند ارتباط با جن، روشن‌بینی و حتی جادوگری و به عبارت دیگر، استفاده کارکردگرایانه یا سودخواهانه از باورهای درست دینی و معنوی، مؤید و نشانه‌ای دیگر برای پیوند تنگاتنگ مبانی دینی با واقعیات هستی است. برای نمونه، اسپند، دارای خواص بسیار دارویی، درمانی و بهداشتی، از جمله این است که با دود کردن آن، می‌توان میکروب‌زدایی کرد یا آرامشی روحی به محیط بخشید. حال، چه فرد، ایمان دینی داشته باشد و این عمل را بر اساس دستورهای دینی انجام دهد و چه ایمان دینی نداشته باشد، بهره‌های جسمی و محیطی لازم را از دود کردن اسپند خواهد گرفت.

دستورهای بهداشتی و بسیاری از دیگر موارد کارکردی دینی نیز چنین‌اند.

### رسالت دینی و باورهای مردمی

شاید تا به این‌جا این نکته نیز روشن شده باشد که وظیفه یک مؤمن آگاه و در نتیجه، وظیفه یک نویسنده دینی، این نیز هست که اگر چیزی به دین نسبت داده می‌شود که جزء دین نیست، یا اگر باوری مردمی را خلاف باورهای دینی می‌بیند، یا اگر رفتاری را در میان مردم سراغ دارد که مانع تعالی آن‌هاست، مردم را آگاه کند. آگاه‌سازی، رسالت ادبیات دینی است. دینی مانند اسلام، بهره‌گیری تنها کارکردگرایانه را از پدیده‌ها بر نمی‌تابد. ممکن است ایمان به چیزی، تلقین درباره یک باور، اضطراب و استیصال، نیاز شدید به یک رخداد و از این دست، کاری کند که شخص از پدیده‌ای غیرواقعی یا امری خرافی یا باوری غلط بهره بگیرد و خواست او برآورده شود، اما در این میان، او از این حقیقت محروم مانده است که برآورده شدن حاجت او ریشه در تلقین و اضطراب و استیصال و نیاز شدید داشته است، نه در آن چیز یا رابطه‌ای که می‌پندارد. بی‌گمان، مشرکان نیز از بت حاجت می‌گرفته‌اند و از جادو بهره می‌برده‌اند، اما مبارزه دینی مانند اسلام با این نمادها و باورها، از جنبه غیرواقعی

**وظیفه یک نویسنده دینی، این نیز هست که اگر چیزی به دین نسبت داده می‌شود که جزء دین نیست، یا اگر باوری مردمی را خلاف باورهای دینی می‌بیند، یا اگر رفتاری را در میان مردم سراغ دارد که مانع تعالی آن‌هاست، مردم را آگاه کند**

### ادبیات دینی،

### ادبیاتی آموزشی و بیدارگر است.

به این معنی که

با شیوه‌های ادبی و رعایت ظرافت‌ها و

سبک‌های نگارش،

می‌کوشد تا آموزه‌های

دینی را به مخاطب

منتقل سازد و تغییر رفتار

و نگرش مناسب و

مطلوب دین را در او

پدید آورد

بودن یا انسانی نبودن و نامشروع بودن آن‌هاست؛ ضمن آن که پیامدهایی دیگر برای باورهای غلط هم هست، از جمله نذر و قربانی شدن انسان‌ها، به تنگنا افتادن مردم، زیان رساندن به دیگران، اضطراب و تشویش، نبودن توجیهی برای موارد عدم اجابت دعا یا درخواست، بهره‌گیری صاحبان زور و تزویر از این باورها و...

به هر حال، عامی نگه داشتن مردم یا بی‌تفاوتی در مورد عامی بودن آن‌ها، دست‌کم با آموزه‌های اسلامی سازگار نیست. منطق باورهای غیرواقعی و خرافی عامیانه هرچه باشد، با منطق ادیان الهی همخوانی ندارد و نویسنده دینی، اگر بخواهد متعهد به دین الهی باشد، یکی از رسالت‌های خود را این می‌داند که خارهای جهل و خرافات را از سر راه مردم بردارد.

### ادبیات دینی، آموزش دینی

با توجه به آن چه آمد، این نکته را نیز می‌توان دریافت که ادبیات دینی، ادبیاتی آموزشی و بیدارگر است. به این معنی که با شیوه‌های ادبی و رعایت ظرافت‌ها و سبک‌های نگارش، می‌کوشد تا آموزه‌های دینی را به مخاطب منتقل سازد و تغییر رفتار و نگرش مناسب و مطلوب دین را در او پدید آورد.

آموزه‌های دینی که می‌توانند دستمایه‌ای برای نویسنده دینی باشند، محدودیتی ندارند و از فقه تا والاترین مراحل عرفان و از اشارات دینی تا انتقال روح دین را می‌توانند دربرگیرند.

مثلاً گرچه برخی دیدگاه‌ها بر این است که فقه نمی‌تواند دستمایه ادبیات دینی باشد، نمونه‌ای مشهور که در پی می‌آید، نشان می‌دهد که فقه نیز این قابلیت را دارد که حتی در مرتبه تعلیمی خود، دستمایه آفرینش آثار ارزشمند دینی قرار گیرد:

«من مسلمانم.

قبله‌ام یک گل سرخ.

جانمازم چشمه، مهرم نور.

دشت، سجاده من

من وضو با تپش پنجره‌ها می‌گیرم.

در نمازم جریان دارد ماه، جریان دارد طیف.

سنگ از پشت نمازم پیداست:

همه ذرات نمازم متبلور شده است.

من نمازم را وقتی می‌خوانم

که اذانش را باد،

گفته باشد سر گلدسته سرو.

من نمازم راه

پی «تکبیره الاحرام» علف می‌خوانم،

پی «قدقامت» موج.

کعبه‌ام بر لب آب،

کعبه‌ام زیر آقایی‌هاست.

کعبه‌ام مثل نسیم، می‌رود باغ به باغ،

می‌رود شهر به شهر.

«حجرالاسود» من روشنی باغچه است.»

(سهراب سپهری)